

#### ۴۰ مردی باچشمان حادثه‌ساز



■ **خلاصای از گذشته ماجرا:**

با هجوم سگ‌های هار و گرسنه به میدان بزرگ آبادی زن‌ها و مردهایی که در میدان بودند بچه‌های در حال بازی را بغل کردند و هراسان به خانه‌ها پناه بردند اما گلّه کوسفندانی که از میدان می‌گذشتند با حمله سگ هار روبه‌رو شدند در حالی که راه فراری نمی‌جستند.

... ابتدا بره‌های شیرخوار دریده شدند بعد نوبت به گوسفند‌ها رسید. هر سگی که خون از زیر چانه‌اش می‌چکید، کوسفندی را به چنگ می‌آورد بعد دسته‌ای از سگ‌ها هجوم می‌آوردند و حریصانه با دندان‌های خونین شان پاره‌پاره‌اش می‌کردند و آنگاه هر یک با کندن تکه‌ای از گوشت تن لاشه کوسفند برای خوردن طعمه کناری می‌کشید اما چند سگ به دنبالش می‌دویدند و برای به چنگ آوردن جدال وحشیانه‌ای بین شان در می‌گرفت. در میانه این جدال خونبار و وحشیانه، دسته‌ای کوسفند زخمی راه فراری جستند. کوچه‌ای بود که در کناره ردیف دکان‌های سمت راست با سراسیمبی به سمت محله‌ای امتداد می‌یافت. چند کوسفند توانستند از تنگنای دهانه کوچه بگذرند و موفق به فرار شوند اما بقیه گیر افتادند و با پیردن بر سر و کول یکدیگر تلاش کردند با گذر از این تنگنا جان به در ببرند اما دسته بزرگی از کوسفندان در سمت دیگر میدان دهانه فراخ گویی یافته بودند که توانستند از آن جان به در ببرند.

در میانه میدان بر بستری از خون لاشه کوسفند‌هایی پراکنده بود و سگ‌ها در آرامش سرگرم پاره کردن و خوردن لاشه‌ها شده بودند اما در حاشیه این جمع سگی به چشم می‌آمد که پوزه‌اش خونین نبود. آرام روی خم دست‌هایش نشسته بود با بی‌قراری سربه اطراف می‌گرداند و در هجوم بوی خونی که در فضای میدان پراکنده بود انگار بوی تن آشنایی گمشده، پوزه مرطوبش را تحریک می‌کرد، سگی تربیت شده که خانواده‌ای از بیم‌ویروس‌های رازی از منزل بیرونش رانده بودند اما هنوز بوی آشنایی تن پسرریچه را به خاطر داشت و در آن میدان خونین بوی تن او را می‌جست.

اما زن‌ها و مردهایی که بر بام خانه‌ها به تماشا ایستاده بودند پیش از این سگ باوفا‌ی رانده شده خانواده پسرک را با نگاه‌شان یافته بودند و با هراس و پریشانی او را نشان هم می‌دادند که در حاشیه میدان در سجاج دیوار کز کرده بود و هنگام فرار چون آمیز جمعیت در جریان حمله سگ‌های وحشی به میدان همه از این پسرریچه هشت ساله غافل مانده بودند. پسرک کنج دیوار چمبرک زده بود و هیچ کس جرأت نداشت وارد میدان شود و نجاتش دهد.

سگ‌های هار در انباشتن شکم به آرامش می‌رسیدند و بی‌آنکه بر سر طعمه‌ای چنگ و دندان به هم نشان دهند سرگرم پاره کردن لاشه‌ها و بلعیدن پاره‌های گوشت بودند اما سگ رانده شده با چشمانی غمگین، خم دست‌ها را زیر شکم داده بود، روزه می‌کشید و به خاطر شدت بوی خون که نمی‌توانست جهت بوی تنگ تن پسرک را به روشنی تشخیص بدهد، غمگین و عصبی بود.

کم‌کم سگ‌های هار شکم‌شان را از گوشت فراوان انباشتد تا اینکه خوان گسترده را رها کردند و پراکنده شدند تک تک رو به کوچه‌ای آوردند که حمله را از آغاز کرده بودند. همه سگ‌ها با شکم‌های آویخته میدان را ترک کردند اما آن سگ آشنای غمزده پوزه‌اش را روی پنجه دست‌ها خوابانده بود و نگاه غمناکی داشت. پس از چند لحظه سربلند کرد و نگاه پرسنده‌اش را به اطراف گرداند و با چشمانی پراسان به سجاج دیوار خیره ماند، پسرریچه گمشده‌اش را یافته بود. خیز برداشت و به سوییش دوید. پیکر سنگین‌اش را روی او انداخت و از شوق و غم زوزه کشان شروع به لیسیدن سر و رویش کرد. بچه را می‌بوید و می‌لیسید و گویی از رنج دوری شکوه می‌کرد. حیوان باوفا گمشده‌اش را پیدا کرده بود و جمعیت شادمانه به سوی‌شان می‌دویدند و هلهله می‌کردند.

به ناگاه سگ هاری که در تعقیب بی‌حاصل کوسفندان فراری گرسنه و خشمگین به میدان بر می‌گشت با دیدن جمع غریب کرد و به طرف‌شان هجوم آورد. زن‌ها و مردها وحشت‌زده از هم پراکندند و پسرریچه با سگ‌اش در میانه میدان برابر سگ هار ماندند که با غرشی از خشم و دهانی دریده از هم دندان‌هایش درخشید و با چینی به صورتش چشم‌هایش برق وحشیانه‌ای یافت. در حال بود که پسرک وحشت‌زده بود که سگ به حیوان‌ها غرش کنان هجوم برد و با پیچ و تاب مرگباری به هم پیچیدند.

زن‌ها و مردهایی که شاهد این صحنه بودند با چوب‌هایی در دست هجوم آوردند اما هر چه بر سر و تن سگ هار می‌کوفتند حیوان وحشی دست‌بردار نبود. دست‌های پسرک را بر زمین خوابانده بود و دندان‌های زهرآگین‌اش را بر سر و شکم‌اش فرو می‌برد تا اینکه تاب ضربه‌ها را نیاورد و رهایش کرد و به سوی کوچه دوید.

پسرک بالای سر سگ‌اش زانو زد و حیوان وفادارش را می‌دید که با بدنی پاره پاره و خونین نگاه غمزده‌اش به او بود و در حال جان کندن به خاطر رضایت خاطر از نجات پسرک روزه می‌کشید.

■ **ادامه دارد**

### حمله به مأمور پلیس با تیغ جراحی

**گروه حوادث/** زن و مرد سارق که هنگام باز کردن در خودرو پژو ۲۰۶ با مأمور پلیس روبه‌رو شده بودند در اقدامی عجیب با تیغ جراحی او را مجروح کردند.

سرهنگ عبدالوهاب اعلایی، رئیس کلانتری ۱۵۶ افسریه در تشریح این خبر گفت: صبح یکشنبه به دنبال تماس با مرکز فوریت‌های ۱۱۰ و گزارش درگیری بین مأمور کلانتری با دو سارق، بلافاصله اکیپ کمکی به اتوبان بسیج اعزام و مشخص شد، واحد موتورسوار کلانتری ۱۵۶ هنگام گشت به یک زن و مرد مشکوک شده است. متهمان که در حال خم کردن در خودرو ۲۰۶ و سرقت بودند با دیدن مأموران پلیس پای پیاده فرار کردند. مأمور گشت این دو سارق را دنبال کرد اما در ادامه مسیر و برای رهایی از دست پلیس، مرد سارق ناگهان با تیغ جراحی ابتدا اقدام به خودزنی کرده و خود را از ناحیه سر، صورت و گردن زخمی کرد اما وی در ادامه با مهمان تیغ به پای مأمور گشت ضربه‌ای زد که باعث زخمی شدن او شد؛ در نهایت نیروهای کمکی با قفون دفاغ شخصی سارق مرد وزن را دستگیر و به کلانتری ۱۵۶ افسریه منتقل کردند.

پس از دستگیری سارقان، عوامل اورژانس در صحنه حاضر شدند و پس از معاینه سارق و مأمور کلانتری، مشخص شد سارق آسیب چندانی ندیده و به صورت سریایی درمان شد اما مأمور گشت که از ناحیه با آسیب دیده بود به بیمارستان منتقل شد. اعلایی خاطر نشان کرد: در بررسی کوله‌پشتی زن سارق دو ضبط صوت سرقتی خودرو کشف و برای آنان پرونده قضایی تشکیل شد.

# شرط دختر جوان برای گذشت از پسر متجاوز

**گروه حوادث/** دختر جوان با مراجعه به دادگاه مدعی شد از سوی پسرری مورد تعرض قرار گرفته است اما به قضات گفت اگر این پسر با من ازدواج کند از شکایت من گذرم.

به گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، رسیدگی به این پرونده از یک‌سال قبل با شکایت دختری جوان که مدعی بود از سوی جوانی به نام حسن مورد تعرض قرار گرفته آغاز شد. او در توضیح ماجرا به مأموران گفت: یک سال قبل در یک میهمانی با این پسر جوان آشنا شدم. در ابتدای آشنایی‌مان او خودش را فردی معتقد و با اخلاق نشان می‌داد به همین خاطر وقتی به من پیشنهاد دوستی داد، پذیرفتم.

او به من و دوستانش گفته بود که با افراد بانفوذی ارتباط دارد و به همین خاطر هم در کارهای اقتصادی موفق بوده و ثروت زیادی دارد. همچنین متوجه شدم که او به واسطه روابط خاصی که دارد توانسته پیمانکار سرویس چند مدرسه خصوصی در تهران شود که دانش‌آموزان آن اغلب از خانواده‌های خاص و بانفوذ هستند و از این طریق پول زیادی به دست آورده بود.

چند وقتی از دوستی ما گذشت و من کاملاً به او اعتماد کرده بودم که یک‌بار من را برای

صرف شام به خانه‌اش دعوت کرد و من هم برای آنکه مشکلی پیش نیاید به همراه یکی از دوستانم به خانه‌اش رفتم. چند دقیقه‌ای از حضور ما نگذشته بود که مادر حسن تماس گرفت و گفت یکی از اقوام‌شان فوت کرده و از او خواست تا خیلی زود به آنجا برود.

من هم همان موقع به وی گفتم که ما می‌رویم تا تو به کارت برسی اما او قبول نکرد و گفت شما بمانید تا من برگردم. ما شام خوردیم و او هم به خانه مادرش رفت. چند ساعت بعد دوستم گفت باید به خانه برگردم اما من چون قول داده بودم بمانم تا حسن برگردد به انتظار او ماندم. اما وقتی حسن آمد به زور مرا مورد تعرض قرار داد.

از ناراحتی داشتم سکنه می‌کردم اما حسن گفت که مرا دوست دارد و می‌خواهد با من ازدواج کند و با این ترفند که خیلی زود به خواستگاری‌ام می‌آید مرا آرام کرد. فردای آن روز در اولین فرصت موضوع خواستگاری را به خانواده‌ام گفتم و منتظر بودیم که او روز خواستگاری را معین کند اما به یک‌باره رفتار او با من تغییر کرد و گفت که دیگر تمایلی به ادامه ارتباط با من ندار.

خیلی حالم بد شده بود تا مدت‌ها پاسخ تماس‌هایم را نمی‌داد تا اینکه بعد از چند بار

تماس گفت که به سفر رفته و وقتی برگشت با من تماس می‌گیرد، با اینکه منتظر تماسش بودم اما دلم آرام و قرار نداشت و برای اینکه مطمئن شوم به سفر رفته به خانه‌اش رفتم که دیدم ماجرای سفر دروغ بوده و در خانه‌اش میهمانی گرفته است. همان موقع زنگ خانه‌اش را زدم او وقتی من را دید شروع به داد و فریاد کرد و با اعتراض گفت که دیگر او با من تغییر کرد و گفت که دیگر تمایلی به من را نمی‌خواهد و نباید مزاحمش شوم و من هم همان موقع با پلیس تماس گرفتم. البته حسن در پاسخ به این شکایت من گفت



که آنقدر نفوذ دارد که شکایت‌م راه به جایی نمی‌برد و وقتی هم مأموران کلانتری به محل آمدند عنوان کردند که چون حکم ورود به منزل ندارند باید در کلانتری شکایت‌م را مطرح کنم.

وی در ادامه ماجرا افزود: چند روز بعد متوجه شدم حسن با دختر دیگری دوست شده و همان موقع به یقین رسیدم که او با اغفالم فقط خواسته سوءاستفاده کند بنابراین تصمیم گرفتم شکایت‌م را پیگیری کنم. او آینده من را خراب کرد و موجب شد تا

خانواده‌ام دیگر به من اعتماد نداشته باشند. با توجه به اینکه پرونده با اتهام تعرض ثبت شده بود، شعبه ۱۲ دادگاه کیفری استان تهران مسئول رسیدگی به آن شد و متهم احضار و نازنین به پزشکی قانونی معرفی شد. متهم در بازجویی اولیه ادعا کرد: هیچ رابطه‌ای با نازنین نداشت‌ام و اتهام‌های مطرح شده را قبول ندارم. من قصد داشتم با این دختر ازدواج کنم اما بعد از مدتی متوجه شدم که اخلاق‌مان به هم نمی‌خورد به همین خاطر تلاش کردم که ارتباط‌مان را قطع کنم که او دست به شکایت زد.

در ادامه نازنین که متوجه شد متهم قضیه را انکار کرده با ارائه مشخصات داخلی خانه وی به مأموران صحت ادعایش را ثابت کرد و متهم ناچار شد اعتراف کند و به مأموران گفت: آن روز نازنین را به خانه‌ام دعوت کردم و با تلفن مادرم مجبور شدم چند ساعتی بیرون از خانه‌ام بروم. چون نازنین به خانواده‌اش گفته بود که شب در خانه یکی از دوستانش می‌ماند نمی‌توانست به خانه خودشان برود به همین خاطر به او گفتم در خانه من بماند تا برگردم با این شرط که ارتباطی با هم نداشته باشیم.

از سوی دیگر پزشکی قانونی پس از معاینه شاکای اعلام کرد که رابطه برقرار شده است و در دادگاه هم مستندات نشان داد که حسن اظهاراتش دروغ بوده و با نازنین ارتباط داشته است.

با مشخص شدن این موضوع حسن با‌زداشت شد اما او در تلاش بود تا از شاکای رضایت بگیرد که نازنین عنوان کرد فقط زمانی رضایت می‌دهد که متهم با او ازدواج کند. در ادامه متهم به زندان منتقل شد تا حکم او از سوی قضات دادگاه صادر شود.

## مرگ مرموز پسر دانشجو

## با شارژر تلفن همراه

**گروه حوادث/** پسر دانشجو وقتی از باشگاه ورزشی به خانه برگشت به اتاقش رفت تا استراحت کند اما دقیقاًی بعد مادرش جسد او را در اتاق پیدا کرد.

به‌گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، ساعت ۶ بعد از ظهر یکشنبه ۱۳ مهر مرگ مرموز پسر جوانی از سوی مأموران کلانتری ۱۲۶ تهرانپارس به بازپرس کشیک قتل پایتخت اعلام شد.

باتوجه به مشکوک بودن ماجرا تحقیقات به دستور بازپرس مصطفی واحدی آغاز شد. در بررسی‌های اولیه مادر پسر جوان گفت: پسرم دانشجو است. روز حادثه به باشگاه ورزشی رفت و پس از بازگشت به خانه به من گفت می‌خواهد کمی استراحت کند و از من خواست تا برایش عصرانه آماده کنم.

من هم عصرانه را آماده کردم و آن را به اتاقش بردم وقتی در زدم جوابی نداد فکر کردم خسته بوده و خوابیده است به همین خاطر وارد اتاق نشدم و به سراغ کارهایم رفتم. دقیقاًی بعد دوباره در اتاق را زدم. اما باز هم جواب نداد. نگران شدم در را باز کردم اما با صحنه وحشتناکی رو به رو شدم. پسرم دیگر نفس نمی‌کشید. در بررسی‌های صورت گرفته توسط تیم تحقیق مشخص شد که سیم شارژر تلفن همراه پسر جوان اتصالی داشته و پسر دانشجو بعد از اینکه گوشی تلفن همراهش را با همان شارژر به برق وصل کرده به خواب رفته است اما از آنجا که سیم شارژر با صورت پسر جوان برخورد کرده بود تیم جنایی احتمال دادند وی در خواب متوجه نشده‌وروی سیم افتاده و بر اثر برق گرفتگی جان باخته است.

بااین‌حال به دستور بازپرس شعبه یازدهم دادسرای امور جنایی پایتخت جسد پسر جوان به پزشکی قانونی منتقل شد تا علت اصلی مرگ روشن شود.

پرونده، استنادات و اظهارات متهمان و همین‌طور گزارش پلیس وارد شور شدند و سرانجام اکبر را به اتهام قتل به قصاص محکوم کردند و ۳ متهم دیگر پرونده به اتهام معاونت در قتل دادگاه همچنین اکبر و حمید را به‌خاطر آدم‌ربایی به ۵ سال زندان و برای اخذ اثرائت‌گشت به ۲ سال زندان و ۲۴ ضربه شلاق محکوم کردند.

به‌عنوان اولیای دم درخواست قصاص کردند. سپس اکبر ۲۷ ساله در دفاع از خودش گفت: خواستم. همسایه‌ها هم که متوجه صدای درگیری ما و بعد از آن کمک خواهی‌های من شده بودند به خانه‌ام آمدند و کمک کردند. من نمی‌خواستم احمد را به قتل برسانم و تنها می‌خواستم از خودم دفاع کنم.به دستور بازپرس مرادی، متهم میانسال در اختیار کارآگاهان اداره دهم پلیس آگاهی پایتخت قرار داده شد. بازپرس جنایی دستور تحقیق از شاهدان را صادر کرد،همچنین از آنجایی که خانواده مقتول هنوز شناسایی نشده است، بازپرس شعبه دوم دادسرای امور جنایی پایتخت دستور شناسایی خانواده وی را نیز صادر کرد.

دادگستری است واگر به‌وش بیاید می‌تواند برایمان دردرس درست کند ناچارم کرد تا او را به قتل برسانم. با اطلاعاتی که اکبر داد ۳ همدست او شناسایی و دستگیر شدند و پرونده پس از تحقیقات تکمیلی با صدور کیفرخواست علیه متهمان به دادگاه کیفری استان تهران ارسال شد. در جلسه دادگاه پدر و دو فرزند مقتول

اطرافیان سعید متوجه اظهارات ضد و نقیض شاگرد او به‌نام اکبر شدند و در نهایت اکبر به قتل با همدستی ۳ نفر اعتراف کرد. اکبر در اظهاراتش عنوان کرد: من از سوی فردی به‌نام حمید که با صاحب‌کارم اختلاف مالی داشتم اجیر شده بودم تا با بیهوش کردن سعید از او اثر انگشت بگیرم اما حمید پس از بیهوش شدن صاحب‌کارم به بهانه اینکه وی کارشناس

**گروه حوادث/** مرد جنایتکار که به خاطر پول یک کارشناس دادگستری را به قتل رسانده بود از سوی قضات به قصاص محکوم شد.

به‌گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، رسیدگی به این پرونده از فروردین سال ۱۴۸ به‌دنبال ناپدید شدن مرد ۴۸ ساله‌ای به‌نام سعید که کارشناس دادگستری و صاحب‌یک مشاور املاک بود آغاز شد. مأموران پس از تحقیقات و بازجویی از

### پسر ۹ساله قربانی سقوط سنگ

**گروه حوادث/** پسر ۹ساله که همراه خانواده‌اش در حال چیدن گردو بود، بر اثر سقوط سنگ روی سرش جان باخت.سرهنگ حمید ناصری، فرمانده انتظامی شهرستان رابر کرمان در این باره گفت: در پی تماس تلفنی با مرکز فوریت‌های پلیس ۱۱۰ مبنی بر سقوط سنگ روی تعدادی از کشاورزان که در حوالی معدن درالوئیه در حال چیدن گردو بودند، بلافاصله مأموران پاسگاه انتظامی هنزاء برای بررسی موضوع به محل حادثه اعزام شدند؛ با بررسی صحنه مشخص شد که کارگران در حال تخلیه بار بودند که ناگهان قطعه سنگی از ارتفاع به پایین دره رها شده و روی تعدادی از کشاورزان که در حال برداشت گردو بودند، سقوط کرد. وی ادامه داد: در این حادثه بر اثر برخورد سنگ، یک کودک ۹ساله در دم جان باخت و مادر بزرگ او به شدت زخمی شد که توسط نیروهای اورژانس به بیمارستان انتقال یافت.

### پرواز مرگبار پاراگلایدرسوار



گفتنی است که «میلاد بینایی» از ورزشکاران شهرستان لنده بود که در سال‌های اخیر پروازهای متعددی در این منطقه داشت.

محل حادثه که محلی سخت گذر بود اعزام شدند. با حضور تیم امدادی سوار در شهرستان لنده شد.«محسن جلیل»، رئیس اورژانس استان کهگیلویه و بویراحمد با بیان این مطلب گفت: حدود ساعت ۴ بعداز ظهر یکشنبه ۱۳ مهر حادثه سقوط یک پاراگلایدرسوار در ارتفاعات مشرف به شهر لنده به سامانه ۱۱۵ اعلام شد و بلافاصله تیم اورژانس این شهر به

شرایط نامساعد جوی باعث سقوط مرگبار مرد پاراگلایدر سوار در شهرستان لنده شد.«محسن جلیل»، رئیس اورژانس استان کهگیلویه و بویراحمد با بیان این مطلب گفت: حدود ساعت ۴ بعداز ظهر یکشنبه ۱۳ مهر حادثه سقوط یک پاراگلایدرسوار در ارتفاعات مشرف به شهر لنده به سامانه ۱۱۵ اعلام شد و بلافاصله تیم اورژانس این شهر به